

**کوفه؛ محل به ظهور آمدن عظمت‌های حضرت علی (علیه‌السلام) نگاهی پدیدارشناسانه**

۱- چرا کوفیان چشم‌اندازی در مقابل آینده خود ندیدند؟ آیا جز این است که کوفه، آن جامعه منسجمی نبود که بتوان آن را به عنوان یک جامعه مدّ نظر داشت، بلکه محیطی بود با اقوام مختلف، که هر کدام در گوشه‌ای سکنی گزیده بودند و فضای جنگاوری و افتخارات قبیلگی در آن موجب به حاشیه‌رفتن معارف توحیدی و بصیرت تاریخی شده بود؟

۲- حضرت علی (علیه‌السلام) در مواجهه با مسائل و بحران‌های عظیم و نمایش آن ایمانی که آن حضرت نماد بزرگی از آن ایمان بود، برای بشریت به ظهور آمدند. یکی از جلوه‌های ایشان در مقابل اصرار گروهی بود مشهور به قاریان کوفه، یعنی همان‌هایی که بعداً در زمره خوارج قرار گرفتند و اصرار کردند تا حکمیت را آن حضرت بپذیرند، و حضرت با سعه صدر لازم حکمیت را پذیرفتند ولی همان حضرت در جنگ نهروان مقابل همان خوارج ایستادند و کوتاه نیامدند زیرا آن خوارج به قتل مظلومان مبادرت کردند.<sup>۱</sup>

۳- آیا این که این همه ماجرا در مقابل حکومت حضرت علی (علیه‌السلام) پیش می‌آید، حکایت از آن ندارد که اسلام و پیرو آن، ائمه (علیهم‌السلام) و نیز مسلمانان راستین ظرفیت مقابله و مواجهه با این همه ماجرا و فتنه را در خود دارا می‌باشند؟ تا در ازای مواجهه با آن ماجراها، سعه اسلام و موحدین به ظهور آید و آیندگان متوجه شوند تا چه اندازه می‌توانند در مقابل فتنه‌هایی که فتنه‌گران شکل می‌دهند، ایستادگی به خرج دهند.

۴- بلا تکلیفی کوفیان در مقابل پیشنهادات حضرت علی (علیه‌السلام)<sup>۲</sup> و پس از آن با عدم یاری مسلم و نیز در ناتوانی برای دفاع از ابا عبدالله (علیه‌السلام)، امری است که باید ریشه‌یابی شود. به هر حال هر چه هست بستر انتخاب و اتحاد در آن جامعه گم شده بود.

<sup>۱</sup> - آن‌ها عبدالله بن خباب را به جرم محبت به علی (علیه‌السلام) همراه با همسرش و جنینی که در شکم داشت به قتل رساندند.

<sup>۲</sup> - در آن حدّ که حضرت نسبت به سستی کوفیان در مقابل سپاه شام و سستی در مقابل غارت شهر انبار می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أْبْدَانُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ كَلَامُهُمْ يُوْهَى الصَّمُّ الصَّلَابُ وَ فِعْلُكُمْ يُطْمَعُ فَيْكُمُ الْأَعْدَاءُ» ای مردمی که بدن‌هایتان،

۵- کوفه از همه شهرها در آن زمان که علی «علیه السلام» مرکز حکومت خود را آنجا قرار دادند و حتی آن زمانی که حضرت اباعبدالله «علیه السلام» دعوت آن‌ها را پذیرفتند، برتر بود. ولی با این همه ضعف‌هایی داشت که نتوانست به نتایجی که به دنبال آن بود برسد، ضعف عدم درک تاریخی و عدم درک آینده‌ای که اسلام مقابل آن‌ها گشوده بود و لذا مرعوب سپاه شام می‌شدند.

۶- چون کوفیان آینده‌ای برای خود نمی‌شناختند، موجب سرگردانی و بی‌وفایی نسبت به امامان شدند، از آن جهت که قبیله‌گرایی صرف و گروه‌گرایی موجب نظر به منافع قبیله و گروه می‌گردد.

عجیب است که دوست‌دارترین افراد به اهل بیت «علیهم السلام» و دشمن‌ترین آن‌ها در کوفه‌اند، لذا هم مزار مسلم بن عقیل را در کوفه می‌یابیم و هم مزار ابن ملجم را. و این حکایت از آن دارد که در آن شهر ساختگی، روحی واحد و سنتی اصیل جاری نیست و تا بتوانند ماورای روح قبیله‌گرایی و عربیت، نسبتی با اسلام شکل دهند و از آن ضعف‌ها رهایی یابند؛ و امروز هم ایرانیت جهت به میان آوردن روحی واحد برای ملت ما کافی نیست، باید به انقلاب اسلامی فکر کرد.

۷- حضرت علی «علیه السلام» با توجه به هویت توحیدی‌شان، تنها می‌توانند رهبر مسلمانان باشند، برعکس معاویه که عربیت را تقویت می‌کند و حاضر است رهبری عربیت را به عهده بگیرد و کوفیان بسیاری با برجسته کردن عربیت از رهبری علی «علیه السلام» محروم شدند.

---

جمع و افکار و خواسته‌های شما، پراکنده است، سخنان داغ شما، سنگ‌های سخت را درهم می‌شکنند، ولی اعمال سست شما، دشمنان را به طمع می‌اندازد. ایشان پس از تشویق مردم به جهاد و دیدن سکوت مرگ‌بار مردم فرمود: *إِنَّهُ لَا غِنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قَلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ*. تعداد فراوان شما با کمی اجتماع افکارتان سودی نمی‌بخشد. سپس در انتقاد از سستی مردم افزود: *«أَيُّهَا النَّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ وَالْقُلُوبُ الْمُتَشَتِّتَةُ الشَّاهِدَةُ أَيْدَانَهُمْ وَالغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ»* ای روح‌های پراختلاف و ای قلب‌های پراکنده، شما که بدن‌هایتان حاضر و عقل‌هایتان پنهان است.

امروز هم عده‌ای از روشنفکران بحثِ ایران صرف را به میان می‌آورند و جایگاهی برای ولایت فقیه که می‌تواند در انسجام و اتحاد ملت مؤثر باشد، قائل نیستند.

۸- از آن جهت که کوفه، تکلیف خودش را با خودش روشن نکرده است، ملاحظه می‌کنید که نخبگان نیز زیاده‌خواه می‌شوند. زیرا نتوانستند به چشم‌اندازی که به کمک اسلام در آن تاریخ مقابل آن‌ها گشوده شد، نظر کنند و لذا بی‌آینده شدند.

۹- آری! اگر حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» بعد از دعوت کوفیان به سوی کوفه نمی‌آمدند، امامت آن حضرت زیر سؤال می‌رفت، زیرا آن‌ها از حضرت دعوت کردند تا رهبری معنوی آن‌ها را به عهده گیرند و در آن صورت حضرت کوتاهی کرده بودند و از این جهت بود که حضرت نسبت به آن دعوت کوتاهی نکردند، هرچند کوفیان معنای دعوت امام را آن‌طور که شایسته بود، نفهمیدند. مهم، هنر امام بود که حتی در آن شرایط محاصره در زمین کربلا چگونه با نگاه توحیدی خود شرایط را به نفع جهان اسلام و عبور از جریان اموی تغییر دادند.

۱۰- در کوفه شیعیان اصیل و راسخ بر پایه تشیع خود بسیار محکم بودند، از جمله حجر بن عدی و تقابلی که آن شیعیان با جریان اموی داشتند ولی با توجه به تشتی که در کوفه هست، هر گروه، حتی شیعیان تنها می‌توانند کنترل‌کننده خودشان باشند آن هم نه به صورت کاملاً جدی و لذا ملاحظه می‌کنید که جوانان قبیله «بنی همدان» و قبیله «مذحج» در دستگیری حجر، به کمک جریان اموی می‌آیند. این جا است که ممکن است افرادی به جهت این تشت از آینده حضور دینی خود مأیوس شوند، در حالی که شیعیان اصیل همچنان در آینده تاریخی که با اسلام شروع شده، حاضرند و نظر به آینده دارند.

۱۱- باید از خود پرسید اصرار بر سبّ علی «علیه‌السلام» و این همه تأکید بر آن، ریشه در کجا دارد؟ در آن حدّ که اگر کسی آن کار را نمی‌کرد یا او را کور می‌کردند و یا دست و پایش را می‌بریدند و یا به زندان می‌انداختند. آیا این نشانه آن نیست که متوجه بودند آینده از آن اسلامی است که حضرت علی «علیه‌السلام» نماد آن می‌باشند و نه از آن امویان.

۱۲- کوفه شهری است انقلابی اما با حیل‌های معاویه عزم و همت خود را از دست داده است و لذا عیدالله با تطمیع و تهدید به سرعت شهر را بدست می‌گیرد. وقتی به کوفه نگاه می‌کنی بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل در یک قدمی پیروزی بوده‌اند، اما این یک قدم برداشته نشد و در نتیجه کوفه، کوفه‌ای شد که نباید می‌شد. در این مورد خوب است به عزم و همت‌هایمان نگاه کنیم. کوفه آینه خوبی است تا ریشه فریب خوردن‌هایمان را در سست‌های همتی و بدعهدی‌هایمان پیدا کنیم. آن کس که عزم و همت والا دارد راحتی و آسایش را بلا می‌داند و فریب نمی‌خورد. عزم و همت بیشتر از آن که خواستن چیزی باشد، نخواستن است و در پی دوست بودن...

۱۳- شاید تفاوت هانی بن عروه با دیگر کوفیان درک دوستی است. آنجا که حتی در اکرام و مهمان‌نوازیِ مسلم بن عقیل بدنبال چیزی نیست که اگر او را تهدید یا تطمیع کنند مسلم را تحویل عیدالله دهد. آری! اگر هانی بن عروه کربلایی شد راز آن را باید در این عزم و همت جستجو کرد. عزم و همتی که با دوستی و عشق بنا می‌شود. جهان اسلام دوستی و عشق را فراموش کرد و با این فراموشی بنیان این جهان سست شد و سیاست حقیقی از میان رفت. امری که امکان آن هست تا با امام حسین «علیه‌السلام» باز به جامعه اسلامی برگردد.

۱۴- این که «فرزدق» در وصف مردم کوفه به امام حسین «علیه‌السلام» عرض می‌کند: «قلوبهم معك و سیوفهم علیک» قلب‌های آن‌ها با شما و شمشیرهایشان علیه شماست. همان حکایت بی‌تاریخی آن مردم است که چون خود را وارد تاریخ اسلام و پیرو آن وارد تاریخی که حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» در مقابل امویان شکل دادند، نکردند، نتوانستند جای خود را در تاریخی که می‌توانستند در آن قرار گیرند، پیدا کنند و از این جهت می‌توان گفت کربلا؛ آینه تقابل جریان اکنون‌زده بی‌تاریخ است، در مقابل جبهه حاضر در تاریخ قدسی که خداوند اراده کرده است. در این تاریخ می‌توان در انقلاب اسلامی کربلایی و حسینی شد.

۱۵- راز بازی خوردنِ هر روزینِ کوفیان و تحت تأثیر شایعه پراکنان قرار گرفتن، امری نیست جز همین بی‌تاریخی و غفلت از آن که ماورای شایعات شایعه پراکنان، خداوند اراده کرده است راه دیگری را مقابل آن‌ها بگشاید، اگر عزم و همت لازم را به کار گیرند ولی آن‌ها هنوز در تاریخی به سر می‌برند که حرفِ آن تاریخ این بود: «الحق لمن غلب» یعنی هر کس قدرتش بیشتر است، حقّ با اوست و نه آن که هر کس در تاریخ توحیدی حاضر می‌شود، صاحب حقّ می‌باشد. آن حرف ریشه در همان بی‌تاریخی و روزمرگی و بی‌آیندگی آن‌ها دارد. در حالی که هر آن کس متوجه پیروزی و حضور در آینده‌دار بودنِ کربلا شد، با عزمی دیگر همچون عبدالله عمیر کلبی و همسرش امّ وهب که از کوفیان نبود، در کنار اباعبدالله علیه السلام حاضر گشتند. امری که مجاهدان انقلاب اسلامی آن را در این تاریخ درک نمودند.